

نصیحت نامی شاہی

نبیوں کے اسرار فی نصایح الابرار

تاج الدین حسین خواجہ

مناظر صحیح

اکرم آقا جانلو



نصیحۃ شاہی

نبیوع الاسرار فی نصایح الابرار

تاج الدین حسین خوانساری

مقدمہ تصحیح

اکرم آقاجانلو



انتشارات مولیٰ

سرشناسه: خوارزمی، حسین بن حسین، قرن ۳ق
عنوان و نام پدیدآور: نصیحت نامه شاهی، ینبوع الاسرار فی نصاب الابرار، کتاب اخلاق المومنین، تاج الدین حسین خوارزمی،
مقدمه و تصحیح اکرم آقاجانلو

مشخصات نشر: تهران، مولي، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهري: پنجاه و دو، ۵۲۲ ص.
شابک: 3-055-339-600-978
وضعیت فهرست نویسی: فبا
عنوان دیگر: ینبوع الاسرار فی نصاب الابرار، کتاب اخلاق المومنین.
موضوع: اخلاق عرفانی
موضوع: Mystical ethics
موضوع: الهیات
موضوع: Theology
موضوع: شعر عرفانی فارسی -- مجموعه ها
موضوع: Sufi poetry, Persian -- Collections.
موضوع: داستان های عرفانی
موضوع: Sufi fiction
شناسه افزوده: آقاجانلو، اکرم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵، ۹۱/۵۷۷/۵۲۸۶
رده بندی دیویی: ۲۹۷۱۴
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۱۶۶۷۷



تهران: حیدبان انقلاب-چهارراه ابوریحان-شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۰۹۲۴۴۳۰۶۶۴۰۹۲۴۴-نمبر: ۰۰۷۹۶۶۴۰۰۰

www.molapub.com • molapub@yahoo.com • Instagram: molapub

نصیحت نامه شاهی، ینبوع الاسرار فی نصاب الابرار • تاج الدین حسین خوارزمی

مقدمه و تصحیح: اکرم آقاجانلو

چاپ اول: ۱۳۹۵=۱۴۳۸ • ۵۲۰ نسخه • $\frac{۲۶۲/۱}{۹۵}$

شابک: ۳-۰۵۵-۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸-978-600-339-055-3

خوشنویسی: استاد حمید عجمی

حروف نگاری: درجه کتاب • لیتوگرافی و چاپ: ایران مصور • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات، مه‌ام است



فهرست مطالب

مقدمه مصحح
ریشه‌شناسی کلمه «نصح» / تاج‌الدین حسین خوارزمی، مؤلف نصیحت‌نامه شاهی / آثار تاج‌الدین
خوارزمی / انگیزه تألیف نصیحت‌نامه شاهی / نگاه اجمالی به محتوای نصیحت‌نامه شاهی /
دیدگاه‌های خاص حسین خوارزمی در نصیحت‌نامه شاهی / منابع مورد استفاده مؤلف / شیوه
تألیف و سبک ادبی اثر مؤلف / رسم‌الخط نسخه / سیری در نصیحة‌الملوک‌ها / مقایسه اجمالی
نصیحة‌الملوک، ذخیره‌الملوک و نصیحت‌نامه شاهی / نسخه‌های خطی مورد استفاده در تصحیح
/ روش تصحیح / افتادگی‌های نسخ

۳	کتاب نصیحت‌نامه شاهی
۳	مقدمه مؤلف
۲۵	مقاله اولی: در فضایل امثال اوامر الهی و اجتناب از زواجر و مناهی
۲۵	باب اول: در فضایل معرفت باری و طریق اکتساب آن و سلوک راه عبودیت به قدر امکان
۱۱۱	باب دوم: در فضایل علم و حسن نتایج آن
۱۷۱	باب سیم: در تحریض بر مصاحبت ابرار و تحذیر از اشرار
۱۹۹	باب چهارم: در فضایل معدلت و به حال مظلومان دیدن
۲۲۶	باب پنجم: در فضایل تقوی که توشه راه عقبی است
۲۴۰	باب ششم: در فضایل محاسبه اعمال و مراقبه احوال خود
۲۵۴	باب هفتم: در فضایل تواضع و رذایل تکبر
۲۶۹	باب هشتم: در فضایل حلم و حسن اخلاق و عفو و اشفاق
۲۸۴	باب نهم: در فضایل علو همت و رذایل دون همتی
۳۰۳	باب دهم: در ترجیح حکم خدا بر هوا و اختیار دین بر دنیا

۳۲۴	باب يازدهم: در فضاييل بيداري و هشيارى و خوف خاتمت و ملاقات بارى
۳۶۸	مقاله دوم: در آيين خدمت حضرت خاقانى و رعايت رسوم جهان بانى
۳۶۸	باب اول: در فضاييل وفادارى و حق گزارى
۳۸۹	باب دوم: در فضاييل اطاعت فرمان پادشاهى
۴۰۶	باب سيم: در فضاييل شکر نعمت و حسن خدمت
۴۳۴	باب چهارم: در فضاييل اکتساب رضاي والدين و دعای خير بر والده
۴۵۴	باب پنجم: در فوايد دانستن مقادير مردم و تنزيل هر کس در منزلش
۴۷۴	باب ششم: در فضاييل رضا دادن به قضای الهى و مصابرت بر جريان احکام پادشاهى
۴۹۸	باب هفتم: در فوايد ارشاد مسترشد و عمل کردن به موجب کلام زبانى
۵۱۴	باب هشتم: در توکل به حضرت الهى با وجود خرم و آگاهى
۵۳۲	باب نهم: در خاتمه کتاب
۵۵۱	فهارس

منابع و مأخذ / فهرست آیات / فهرست احاديث / فهرست اشخاص / فهرست جاى ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شاه آن باشد که از خود شه بود نه به مخزن‌ها و لشکر شه شود
تا بماند شاهی او سرمدی همچو عزّ ملک دین احمدی^۱

به نام شاه شاهان خدای زیبا و دوست‌داشتنی که در دربار باشکوه و پر عظمت او همه موجودات، شاه و گدا، فقیر و غنی، سر تعظیم فرود می‌آورند. حمد و ستایش خدایی را که شایسته شناخته شدن است و با آفرینش انسان بر سر او تاج عزّت و بندگی نهاده است. قبل از ورود به مبحث اصلی ابتدا به ریشه کلمه «نصح» می‌پردازیم.

ریشه‌شناسی کلمه «نصح»

نَصَحَ به معنی خالص شدن و خالص کردن است «نصح شیء نصحاً». همچنین گویند: «نصح العسل»، یعنی عسل را صاف و خالص کرد. و در نهایت به معنی «خلوص» است. «نصح» به معنی اخلاص می‌باشد.^۲

فعل «نَصَحَ» و مشتقات آن در قرآن نیز هشت بار به صورت: «نَصَحْتُ (الاعراف: ۷۹ و ۹۳)، نَصَحُوا (التوبه: ۹۱)، أَنْصَحُ (الاعراف: ۶۲)، نُصَحِي (هود: ۳۴)، ناصِحُ (الاعراف: ۶۸)،

۱. بلخی، جلال‌الدین محمد، دفتر دوم، شماره ۳۲۰۸، ص: ۲۶۵.
۲. ابن‌منظور، جمال‌الدین محمد، لسان‌العرب، جز ۱۴، دارصدر، بیروت ۲۰۰۳ م.

ناصِحون (یوسف: ۱۱)، الناصِحین (الاعراف: ۷۹)، نُصوحاً (التحریم: ۸) آمده است. حتی در جایی که واژه نُصیح نیامده لحن ناصحانه انبیاء نسبت به امت به طور خاص و نسبت به رؤسای آنان کاملاً مشهود است. برای نمونه می‌توان مواجهه موسی (ع) با فرعون را مثال زد؛ گزارش قرآن از این مواجهه، حکایت از لحن ناصحانه و نرم این پیامبر دارد: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْمًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»، (طه: ۴۴) همان‌گونه که داستان تکلم خدا با موسی (ع) الگویی برای تحدُّث خدا با صوفیان گشته است،^۱ بر همین منوال نصیحت موسی (ع) به فرعون را هم می‌توان به عنوان الگوی نصیحت‌نامه عارفان نسبت به ملوک و پادشاهان دانست؛ همان‌گونه که خوارزمی در نصیحت‌نامه شاهی، برگه: ۵ الف به آن اشاره کرده است.

در حقیقت پند و اندرز موجب پرورش خرد و گشاینده افق دید آدمی است. شاید در ابتدا اندرز به خاطر نیاز و صلاح افراد همان عصر باشد، ولی در انتها برای آیندگان است. افرادی زبان پندگو دارند که دارای قلبی پاک بوده و دیگران را چون خود دوست بدانند و نسبت به امور آنها احساس مسئولیت کنند؛ و کسانی گوش پندپذیر دارند که هنوز از پای نیفتاده‌اند و در اندیشه ساختن دنیای آباد هستند. اندرزا تجارب گذشتگان را با دستانی باز در اختیار آیندگان می‌گذارند.

زمان می‌گذرد و در انتظار کسی نمی‌ماند، چه کسی می‌داند، شاید تاریخ تکرار شود، شاید این اندرزا پاسخی آماده برای رویارویی با حوادث آینده باشد. در حقیقت اندرزا نشان‌دهندهٔ فرهنگ یک سرزمینند؛ و افرادی که فرهنگشان را از دست می‌دهند باید با هویتشان خداحافظی کنند.

اندرزا در فرهنگ اصیل ما ریشه در حوزهٔ اخلاقیات دارند و اندرزنانه‌ها نیز از قدیمی‌ترین صورت‌های اخلاقی هستند که دوفوشه کور در کتاب اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری) مفصلاً به آن پرداخته است. اخلاق همان باید و نبایدهاست. حکایات نیز می‌توانند آینه ارزش اخلاقی باشند. او در مقدمه کتابش بیان می‌کند که صورت اولیه بیان اندرز، کلمات قصار بوده است و حکایات هم یکی از عناصر

اساسی در آثار اخلاقی فارسی است که در نهایت فصاحت و بلاغت در سخنان تجلی یافته است.

از آنجایی که انسان مدنی بالطبع آفریده شده است، این ویژگی به دنبال خود ارتباط داشتن با یکدیگر و متقابلاً تأثیر و تأثرهایی را در پی دارد؛ در نتیجه دیگر افراد نمی‌توانند خودسرانه عمل کنند، بلکه باید تابع مجموعه‌ای از قوانین و باید و نبایدها باشند و بدانند که کسی تافته جدا بافته نیست و اگر در شاهرخ اخلاق و فضیلت قرار گیرند می‌توانند شاهد جهانی باشند که در کنار هم زندگی بهتری را تجربه کنند. هر کسی در این جهان سهم شادی و رنجی دارد که انسان‌ها با رعایت اخلاقیات می‌توانند به سهم رنج دیگران چیزی اضافه نکنند. اندرزها نیز برای همین نگاشته شده‌اند؛ برای دعوت به خوبی و بیداری عقل.

تاج‌الدین حسین خوارزمی، مؤلف نصیحت‌نامه شاهی

۱. «کمال حسین خوارزمی» نامی است برای سه شخصیت، که در سنوات مختلف در تذکره‌ها و کتب مناقب به آمیختگی ذکر شده است. حسین خوارزمی مؤلف اثر حاضر، ملقب به «تاج‌الدین» از عرفای سلسله کبرویه، در نیمه دوم سده هشتم و نیمه اول سده نهم هجری، و شاعری توانا، و عالم به علوم معقول و منقول و ظاهر و باطن و دارای قلمی نیکو در نگاشتن نثر فارسی بوده است.^۱

طبق نظر آقای درخشان، به ظن قریب به یقین می‌توان گفت که وی نیمه دوم قرن ۸ هجری (بین سال‌های ۷۷۰-۷۸۰) متولد شده است؛ زیرا با توجه به مطالبی که در کتاب ینبوع آورده، در زمان تألیف کتاب (۸۳۲ق) از پیدا شدن آثار پیری و فتور در خود خبر داده است. به نظر محققان با توجه به این سخن، در زمان تألیف کتاب، سن وی ۵۰ تا ۶۰ سال بوده است.^۲

۱. خوارزمی، تاج‌الدین حسین بن حسن، شرح فصوص الحکم، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۴، ص ۳۱.

۲. خوارزمی کمال‌الدین حسین، ینبوع الاسرار فی نصایح الابرار، به اهتمام مهدی درخشان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۲۹.

حسین بن حسن خوارزمی شارح فصوص الحکم دارای لقب کمال الدین نبوده است و این لقب بنا به تصریح محمود غجدوانی از آن حسین خوارزمی فرزند شهاب الدین (م ۹۵۸ ق) است و لقب حسین بن حسن خوارزمی، تاج الدین ذکر شده است.^۱ این مطلب با توجه به کتاب فرائد غیائی مورد توجه است. گفتنی است که یوسف اهل، در نامه‌هایی که از حسین خوارزمی به افرادی به نام اللاژی و ناصرالدین ابراهیم آورده، از او با لقب تاج الدین حسین خوارزمی یاد کرده است.^۲

او به لحاظ طریقتی مرید خواجه ابوالوفای خوارزمی صوفی، از اقطاب سلسله کبرویه (۷۴۰-۸۳۵ ق) بوده است. خواجه ابوالوفا اهل سرّ، شاعر دانشمند و موسیقیدان بود و با القاب «پیر فرشته» و «فرشته روی زمین» خوانده شده است و خرقة او به پنج واسطه از طریق ابوالفتوح (پسر بهاء الدین) به محمد، معروف به «دانشمند مولانا»، از او به بهاء الدین کبری و از او به بابا کمال جندی و سرانجام به نجم الدین کبری (مقتول ۶۱۸ ق) می‌رسد.^۳ با توجه به اشعار و آثار او، سفرهایی به نواحی خوارزم، از جمله سرای و حاجی ترخان و بعضی از نواحی خوارزم داشته و به امر و اشارت غیاث الدین ملک برای الفت قلوب و جلب توجه سلاطین خوارزم سفری به خراسان و مشهد داشته است. گویا با غیاث الدین، انس و الفتی داشته، به طوری که از آثاری که بعد از مرگ شاه‌ملک نوشته، او را ستوده است و شاه‌ملک نیز در نصایح خود، فرزند خود امیرزاده ابراهیم، فرزندش، را به او می‌سپارد و گویا به دلیل حسادت بداندیشان، همانند پدر، شیخ را مورد اکرام خود قرار نداده و شیخ حسین کم‌کم خوارزم را ترک می‌کند.^۴

بنا به گفته دولت‌شاه سمرقندی، خوارزمی در دربار شاهرخ جزو بزرگانی چون محمد

۱. خوارزمی، شرح فصوص الحکم، مقدمه ص ۱۵.

۲. یوسف اهل، جلال الدین، فرائد غیائی، ج ۲، به کوشش حشمت موید، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۸، صص ۵۶۲ و ۵۶۹.

۳. خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، مثنوی جواهر الاسرار، ج ۱، مقدمه و تصحیح محمد جواد شریعت، اصفهان، مؤسسه انتشاراتی مشعل اصفهان، ۱۳۶۰، صص ۲۷ و ۲۸ مقدمه؛ همو، شرح

۴. مقدمه ینوع الاسرار، صص ۲۹ و ۳۰.

فصوص الحکم، ص ۳۱ مقدمه.

بخاری معروف به پارسا (شیخ نقشبندی) و خواجه صائن الدین ترکه اصفهانی و شرف الدین علی یزدی و شاعرانی چون شیخ آذری و بابا سودانی و مولانا علی شهاب و امیر شاهی سبزواری و کاتبی ترشیزی و مولانا نسیمی و ملازم و مصاحب ایشان بوده است.^۱

در عهد شاهرخ میرزا به سبب سرودن غزلی او را تکفیر کرده و گویا به سبب نیروی جدل بر مدعیان که حنفیان هرات بوده‌اند،^۲ پیروز می‌شود و از مهلکه نجات می‌یابد و به دیار خود بازمی‌گردد.^۳ طبق گفته درخشان، از آنجا که این اتفاق در زندگی او حائز اهمیت بوده و خواریزمی نمی‌توانسته است از کنار آن به آسانی بگذرد و سکوت کند، ولی در آثار و تألیفاتی که او ظاهراً تا ۸۳۵ ق داشته هیچ اشارتی به این ماجرا نکرده است.^۴ همچنین گفته شده در سال ۸۳۶ ق در خواریزم بوده است و با امیر سلطان روابط حسنه‌ای داشته است.^۵ در بین سال‌های ۸۳۵ و ۸۳۹ ق، خواریزم دوبار مورد هجوم ازبکان قرار گرفت و او به دست ازبکان به شهادت رسید.^۶ البته محققان شهادت او را بین ۸۳۵ تا ۸۴۰ ق دانسته‌اند.^۷ بغدادی صاحب کتاب هدیه العارفین وفات او را در ۸۴۵ ق دانسته است که صحیح نیست.^۸ آقای درخشان به دلایلی شهادت ایشان را پس از سال ۸۳۵ ق، یعنی سال ۸۳۹ ق دانسته است؛ نخست اینکه قبر کمال الدین در پایین پای استادش خواجه ابوالوفا بود و چون وفات ابوالوفا در ۸۳۵ ق رخ داده است، بنابراین شهادت او باید پس از ۸۳۵ ق بوده باشد. دیگر آن‌که شروع شرح دفتر دوم مثنوی در اواسط رمضان سال ۸۳۳ ق بوده است، یعنی حدود چهار ماه پیش از حمله نخست ازبکان به خواریزم، و به فرض این‌که فقط چهار دفتر را شرح کرده و مابقی را

۱. سمرقندی، دولتشاه، تذکره الشعراء، به تحقیق و تصحیح محمد استعلامی، تهران، انتشارات کتابفروشی بارانی، بی‌تا، ص ۳۷۹.

۲. شریعت، محمدجواد، مقدمه شرح مثنوی جواهرالاسرار، ص ۳.

۳. علیشیر نوانی، میرنظام الدین، مجالس النفاوس، ج ۲، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران،

۱۳۲۳، ص ۹. ۴. مقدمه ینبوع الاسرار، ص ۳۱.

۵. یوسف اهل، همان، صص ۵۶۰-۵۶۲. ۶. خواریزمی، شرح مثنوی، ص ۳ و ۱۰ مقدمه.

۷. خواریزمی، شرح فصوص، ص ۳۲ مقدمه؛ همو شرح مثنوی، ص ۱۰ مقدمه.

۸. اشرف امامی، علی و شرفایی، محسن، «سلسله کبرویه ذهبیه پس از حاجی محمد خیوشانی، پژوهشنامه عرفان، شماره ۱۱، ص ۵.

ناتمام گذاشته باشد، بسیار بعید می‌نماید که در چنین مدّت کمی بتواند موفق به این مهم گردد.^۱

آثار تاج‌الدین خوارزمی

محققان کتاب‌های متعددی به او نسبت داده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:
 ینبوع الاسرار، شرح مثنوی معروف به جواهرالاسرار، کنوزالحقایق، نصیحت‌نامه شاهی، المقصد الاقصی، دیوان اشعار، تحفة الابرار فی افضل الاذکار، کتابی در علوم ظاهری و اصطلاحات، رساله‌ای در مستی از باده عرفان، شرح قصیده برده، آداب المریدین، جواز السایرین، رساله‌ای در عرفان، اساس القواعد.^۲

انگیزه تألیف نصیحت‌نامه شاهی

مؤلف این اثر را به خاطر ارادت به امیرشاه‌ملک و به دلیل احساس مسئولیتی که نسبت به امیرزاده ابراهیم می‌کرده نوشته است. هدف او خیرخواهی برای امیرزاده و بجای آوردن حقی که پدر او برگردن مؤلف داشته بوده است، نه برای تملّق و کسب صله. مؤلف ضمن بیان وجه تسمیه کتاب، خود را «پروردهٔ نعمت این خاندان» دانسته، و قصد داشته نصایح شاه را که فهرست ابواب این اثر است، حفظ کند. پدر شاهزاده ابراهیم با وجود موقعیتی که به عنوان یک شاه داشت، مانند صوفیان صافی دل با اهل فقر و مسکنت می‌ساخت و به خصوص به مؤلف ارادت داشت؛ لذا زمانی که متوجه شد که دیگر باید آمادهٔ سفر آخرت شود، از خوارزمی طلب همت نمود، و از نفس گرم این عارف، در آن هنگام بهجت و سروری در شاه پدید آمد و پس از آنکه غوامض اسرار برایش روشن شد، به نصیحت فرزند ارجمند خود، (امیرزاده ابراهیم) همت گماشت. و در این زمان مؤلف، این نصایح را بسیار ارزنده دید و به حکم «کلام الملوک ملوک الکلام» بر آن شد که اثر حاضر را بنویسد. بدین ترتیب این اثر، تفصیل نصایحی است که شاه به اجمال فرزندش را با آن مورد خطاب قرار داده است و به

۱. خوارزمی، ینبوع الاسرار، ص ۳۲ مقدمه.

۲. خوارزمی، ینبوع الاسرار، صص ۲۹ و ۳۰، همو؛ شرح فصوص الحکم، ص ۱۶ مقدمه.

همین دلیل عنوان اصلی کتاب به اعتبار اجمال و استناد آن به نصایح شاه فقید، نصیحت نامه شاهی و به اعتبار شرح و تفصیل خوارزمی بر آن ینبوع الاسرار فی نصایح الابرار نام گرفت؛ چنانکه در نسخه ینبوع، نام کتاب را محصول وارد رحمانی و هاتف ربانی دانسته است. البته در دو نسخه نصیحت نامه شاهی از این عنوان ثانوی نیامده است. و همچنین در نسخه ینبوع الاسرار نیز ذکری از عنوان نصیحت نامه شاهی نیامده است. آقای درخشان احتمال داده اند که نام ینبوع الاسرار متأخر از نصیحت نامه شاهی باشد، با این توجیه که «مؤلف پس از وفات امیر شاه ملک، نخست کتابی به نام نصیحت نامه شاهی ساخته ولی پس از گذشت زمان به جرح و تعدیل آن پرداخته و اشعار و علائم آثاری را که از روی مبالغه در مدح ممدوح آورده است، از آن به یک سو نهاده و آن را به نام ینبوع الاسرار نامیده است»^۱. این که در نصیحت نامه شاهی به گفته آقای درخشان مبالغه در مدح ممدوح صورت گرفته و در ینبوع الاسرار آثار و اشعار دال بر آن حذف شده است، محل تأمل است. تنها مؤید سخن ایشان را می توان قصیده ای دانست که در مرثیه شاه فقید، منحصراً در نسخه نصیحت نامه شاهی دانشگاه تهران آمده است. ولی از جهت مدح و اشعار تفاوت چندانی میان نصیحت نامه شاهی و ینبوع الاسرار نیست. در هر دو نسخه نصیحت نامه شاهی برگه ۱۱۸ الف و ینبوع الاسرار ص ۲۴۸ چاپی، مطلبی است دال بر اینکه کتاب حدود سه سال پس از مرگ امیر شاه ملک تألیف شده است. ولی قرائنی که آقای درخشان بدون ارجاع به نصیحت نامه شاهی یاد کرده و آن را حاکی از این دانسته که: «مؤلف کتاب را در زمانی نه چندان دور از زمان وفات پدر ممدوح نوشته است» برای ما به دست نیامده است. و بنابراین معمای تعدد نام این اثر همچنان باقی است و فرضیه آقای درخشان در مورد تغییر نام از نصیحت نامه به ینبوع الاسرار فی نصایح الابرار قانع کننده به نظر نرسید.

نگاه اجمالی به محتوای نصیحت نامه شاهی

^۲ این اثر از یک دیباچه و دو مقاله و دو خاتمه تشکیل شده است؛ مقاله اول یازده باب و مقاله دوم نه باب دارد. دیباچه این کتاب با حمد و ستایش خداوند آغاز شده است و پس از

۱. درخشان، مهدی، مقدمه ینبوع الاسرار، ص چهل و سه.

آن درود و تحیت به حضرت محمد (ص). و سپس در همین دیباچه، مؤلف نام خودش را ذکر کرده است و سپس انسان را محور موضوع قرار داده و بیان کرده است که مراد اصلی از جمله آفرینش، وجود انسان بوده که آینه جمال‌نمای شاهی می‌باشد و مقصود از وجود انسان، کمال معرفت حضرت رحمان است و سپس به حدیث قدسی «کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق» پرداخته است. کمال این معرفت جز با مکارم اخلاق و تصفیه باطن خودش را نشان نمی‌دهد و این مهم نیز جز با نصیحت ناصحان مشفق و ارشاد مرشدان روی نمی‌نماید و گشایش در سعادت که همان برخورداری از ثمره درخت نصیحت است، به شرایطی بستگی دارد که بعضی به ناصح و بعضی به سامع تعلق دارد.

باب اول به فضایل معرفت خدا و راههای کسب معرفت و سلوک راه عبودیت پرداخته است و بیان می‌کند که معرفت الهی، نقد گنجینه پادشاهی و میوه درخت محبت است، چنان‌که در «احببت ان اعرف» به آن اشاره شد. از آنجایی که انسان، آینه جمال‌نمای حضرت حق است، در تحمل بار امانت، معرفت ممتاز شد و در حقیقت جذبه‌ای از جذبات خداوند، انسان را چنان از خودش ربود که به حرف عقل توجه نکرد و در مخاطبه حضرت حق گفت:

بار امانت تو ز سر کی فرونهم
گر نام ما ظلوم نهند و لقب جهول
در این بخش به تعاریفی از معرفت توسط برخی از بزرگان و تفاوت‌های معرفت و علم پرداخته شده و از مقامات معرفت که معرفت عقلیه، نظریه و شهودیه است، سخن به میان آمده است. مؤلف سعی دارد تلنگری به مخاطب خود بزند که وجود تو فقط این جسم خاکی نیست، بلکه دارای روح و باطنی هستی که حقیقت تو همان است و باید آن را بشناسی و دلت را که آینه جمال‌نمای حق است، پاک کنی:

همچو آهن گرچه تیره‌هیکلی
صیقلی کن صیقلی کن صیقلی
و او را در برابر این سه سؤال قرار می‌دهد که چه کسی هستی؟ از کجا می‌آیی؟ و به کجا می‌روی؟ و سپس در مورد شناخت خدا به بررسی دیدگاه‌های معتزله که بر این باورند خدا را به عقل می‌توان شناخت و ستیان و جماعتیان که معتقدند خدا را به دلیل می‌توان شناخت و اهل معرفت که می‌گویند خدا را هم به خدا می‌توان شناخت، می‌پردازد. به معتزله پاسخ

می‌دهد که محال است خدا را با عقل شناخت، زیرا خدا در قرآن از هدهد خبر داد که به سلیمان گفت: بلقیس و قومش را یافتم که آفتاب را بدون خدا سجده می‌کردند؛ اگر مرغ شناختی از خدا نداشت، چگونه فهمید که چه کسی را سجده می‌کنند؟ و در پاسخ ستیان و جماعتیان گفت: خدا را به دلیل نیز نمی‌توان شناخت زیرا در قرآن خداوند فرموده است که اگر فرشتگان را بفرستیم تا گواهی دهند و مردگان را از گور برآریم تا گواهی دهند یا هر چه ما را خلق است گروه گروه بفرستیم تا گواهی دهند، تا من نخواهم ایمان نمی‌آورند. پس خدا را جز به خدا نمی‌توان شناخت و دلیلش نیز آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» می‌تواند باشد؛ حضرت حق احیای قلب را به ایمان به خودش اضافه کرده است و آیه «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» مؤید این مطلب است. سپس مؤلف به اسرار اصول شرایع اسلام و سپس به کلید دندانه‌های طریقت پرداخته که کلید طلسم‌گشای باطن است.

مؤلف، باب دوم را به فضایل علم و حسن نتایج آن اختصاص داده است که شامل دو مطلب می‌شود: مطلب اول در فضایل علم و حسن نتایج آن و مطلب دوم در فضایل عقل و حسن نتایج آن و قبایح حماقت است. در این بخش به شایستگی جایگاه علم و علما پرداخته است و بیان می‌کند که علم حیات دل و وسیله‌ای محکم برای رسیدن به درجات والا و سعادت ابدی است و بر فضیلت عالم بر عابد تأکید می‌کند. در حقیقت بندگی باید در تمام ابعاد زندگی فرد باشد، حتی در علم‌آموزی، زیرا آدمی به شرطی به وسیله علم به درجات بالا می‌رسد که علمش با خوف و خشیت قرین باشد، زیرا که سر همه علم‌ها خدا ترسی است و خدا کسی را عالم می‌خواند که خشیت دارد. نشان خشیت هم آن است که آن را وسیله درجات آخرت کند نه دنیا، که اگر چنین کند او جاهل است نه عالم. همانطور که علم به دو نوع علم ظاهری و باطنی تقسیم می‌شود، علما نیز سه طایفه‌اند: کسانی که علوم ظاهری دارند، که همین گروه نیز سه طایفه‌اند: مفتیان، مذکران، قضات؛ آنکه علم باطنی دارد، و آنکه هم علم ظاهری و هم باطنی دارد که آن نادره جهان و قطب وقت است و او همان است که پیامبر به او تفاخر می‌کند که: «علماء امتی کاننباء بنی اسرائیل». علم شرف شریف را زیاد می‌کند و مملوک را به مجالس ملوک می‌رساند و ملوک را جلیس مملوک می‌گرداند. و همچنین در این بخش به فضایل عقل پرداخته و آن را بهترین موهبت دانسته است.

در باب سوّم به تحریض بر مصاحبت ابرار و دوری از همنشینی اشرار پرداخته است و بیان می‌کند کسی را که برای دوستی انتخاب می‌کنی باید دارای پنج ویژگی باشد، از جمله: نیکو خویی، راستگویی، بر دنیا حریص نباشد، عاقل باشد، و خصلت صلاح است که مفصلاً به آن پرداخته است. نکته اصلی که در این بخش وجود دارد، آن است که در سلوک راه دین و رسیدن به عالم یقین حتماً باید راهبر راه‌شناس صاحب ولایتی باشد. حضرت موسی (ع) برای آنکه شایستگی شرف مکالمه حضرت حق را پیدا کند، ده سال در خدمت حضرت شعیب (ع) بود.

برو صحبت اهل دل کن گزین کز ایشان توان یافت دنیا و دین
اگر در جوانی مریدی کنی به پیری رسی بایزیدی کنی
پس داشتن پیر و مرید بسیار پراهمیت است، زیرا سخنان مشایخ یاری‌دهنده رهروان راه حق است. کسی که شیخ کاملی را ندارد، گرفتار راهزنان شیاطین جن و انس می‌شود و ممکن است به بیراهه کشیده شود. درحقیقت اگرچه راهرو شایستگی نداشته باشد، چون به خدمت مقربّی از مقربّان حضرت حق رود، چون او منظور نظر خداوند است، خداوند به عدم استحقاق او نمی‌نگرد، بلکه به خاطر شیخش به او التفات می‌کند.

نار خندان باغ خندان کنند صحبت مردانت از مردان کنند
گر تو سنگ صخره و مرمر شوی چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی
کوی نومیدی مرو امیدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
دل تو را در کوی اهل دل کشد تن تو را در حبس آب و گل کشد

باب چهارم در فضایل معدلت و راستی و پرداختن به حال مظلومان است.
باب پنجم به فضایل تقوی پرداخته است و بیان می‌کند که بهترین توشه برای سفر آخرت تقوی است و مسافر راه آخرت با خیالی آسوده قدم در راه می‌گذارد و سخنان برخی بزرگان را که از تقوی تعاریف مختلفی داشتند، ذکر کرده است.

باب ششم را مؤلف به فضایل محاسبه و مراقبه احوال اختصاص داده است و این عمل را از صفات عاقل می‌شمارد و سعی می‌کند که شاه را آگاه کند که سرمایه عمر، گنجی گرانمایه است؛ پس باید وقت را غنیمت شمرده و سرمایه از دست ندهد تا پشیمان نشود، زیرا هر

کسی که برای لذات نفسانی چنین گنجی را از دست بدهد، مانند کودکی است که انگشترین به خرما دهد. او شاه را فقط به محاسبه‌ای که محاسبه عوام است پند نمی‌دهد، بلکه به او طریقه محاسبه خواص را می‌آموزد. چنان‌که می‌گوید: «طریق محاسبه خواص آن است که نفس را محاسبه کنی در آن معنی که جمیع قوی و حواس و اعضا و ارکان و فکرت و دل و جان که خزاین الهی‌اند، به کدام معرفت صرف کرده است.»

خبر داری ای استخوان قفس که جان تو مرغی است نامش نفس؟
چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید دگر ره نگردد به سعی تو صید
نگه دار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است

باب هفتم به فضایل تواضع پرداخته که از مفاتیح ابواب فیض رحمانیت است و نقطه مقابل آن را کبر ذکر کرده و از زبان حکما بیان کرده است که ابلیس به خاطر داشتن کبر و نخوت ملعون شد. و نکته این قسمت آن بود که هیچ کسی در کبریای الوهیت خداوند و عظمت او نمی‌تواند منازعت کند، زیرا در حدیث قدسی آمده است: «کبریاء رداى من و عظمت ازار من است. هر که در این دو مورد با من منازعت کند، او را در آتش افکنم». یعنی خدا، خداست و بنده، بنده و هر کس باید جایگاهش را بداند. و تنها کسی که فروتنی کند، خداوند او را به جایگاه رفیع خواهد رساند و سرکشی کردن و منیت داشتن از صفات نکوهیده در نزد خداست. در آخر این باب، مؤلف نزد شاهزاده ابراهیم از خوبی شاه در حق خودش می‌گوید و یادش را گرامی می‌دارد.

باب هشتم به فضایل حلم و عفو و حسن مکارم اخلاق پرداخته است. اسوه همه محاسن افعال، حلم است. و از زبان ارباب اشارات بیان می‌کند که کرم و حلم و شفقت و حسن اخلاق حضرت ابراهیم بود که سبب دعای ملائکه شد که بدان دعا تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم دولت و نبوت از خاندان او دور نشد و سرور انبیاء، حضرت محمد (ص) که یکی از فرزندان اوست، بدین واسطه مأمور به اتباع ملت او شد. و در آخر، مؤلف توجه شاهزاده را به عفو در هنگام قدرت جلب می‌کند.

چهار خصلت خوبست خویرتر ز ملوک که زین چهار فزون است شادی و غم کم
به گاه جاه تواضع به وقت قدرت عفو به روز کینه نصیحت به وقت خشم کرم

باب نهم در فضایل علو همت و رذایل دون همتی است. همت عالی سبب نیل مقامات متعالیه است و انسان با بال همتش می تواند پرواز کند. مؤلف سعی دارد نظر شاهزاده را به صرف همت در مراتب بالاتر جلب کند؛ لذا نوع سخنش ذهن را به چیزی بالاتر از این دنیا می کشاند. می گوید: کسانی که بلند همت ترند، همتشان را صرف دنیا نمی کنند و از اقبالش شاد و از اذبارش غمگین نمی شوند.

پرستیدن حق برای بهشت بود پیش ارباب دل سخت زشت
و بعد بلند همتی حضرت رسول (ص) را مثال زده که مشارق و مغارب، دنیا و عقبی را به ایشان عرضه کردند، ولی به چشم حقارت به آنها نگریست. خلق هفت آسمان از همت او تعجب کردند که آنچه سلیمان (ع) آن را به دعا خواست، او اعراض کرد. پس حضرت فرمود: نظر در او کنم که من از آن اویم؛ زیرا هر که صاحب همت است، با وجود اعلی، به ادنی قانع نباشد.

مرغ همت را به معنی بال ده عقل را دل بخش و جان را حال ده
پیش از آن کز حقه برگیرند سر مرغ ره گرد و برآور بال و پر
تا نه بال و پر بسوزد خویش هم تا تو باشی از همه در پیش هم

باب دهم در مورد فضایل ترجیح حکم خدا بر هوای نفس و اختیار دین بر دنیا است. در این بخش بیان شده است که هوئی، راهزن طالبان حق است. می توان گفت: بازدارندگان سختی هستند، چون وقتی به انسان غالب شود، همه مملکت و جودش را می گیرد. اگر فرعون دعوی خدایی کرد، یا بنی اسرائیل گوساله پرستی کردند، یا جمعی بت پرستی کردند، به خاطر هوئی بود. سپس شاهزاده را به ایمان دعوت می کند و می گوید: مؤمن آن است که هوئی را بر فرمان خدا ترجیح ندهد و ملک جاویدان به دنیا نفروشد. در این بخش رد پای بحث همت که در فصل قبل بیان شد، مشهود است. و در قالب حکایات و روایات شاهزاده را از دوستی دنیا بر حذر می کند.

و آخرین باب از مقاله اول، شامل سه فصل است: در فضایل بیداری، در فضایل هشیاری، اندیشه کردن از خوف خاتمت و ملاقات خدا. مؤلف در این قسمت بر بیداری و شب زنده داری بسیار سفارش کرده است. در حقیقت بیداری کلید باب های جود و سبب رسیدن به

مقام محمود است. و اما هشیاری؛ خداوند می‌فرماید: آن زمان که مستید، در مناجات با او نایستید. البته باید توجه کرد که معنی مستی را که صفت برخی از اهل الله است را نباید بر این مستی حمل کرد. به قول مولانا:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه ماند در نوشن شیر و شیر
نکته‌ای که در باب مستی نوع اول وجود دارد و نهی از آن سفارش شده است، آن است که مستی عقل را از بین می‌برد و به دنبالش انسان به ورطه بی‌ادبی می‌افتد و مست لایعقل نمی‌تواند مرد میدان ادب باشد.

اگر باده‌خوری باری ز دست ساقی ما خور ز دست یار آتش‌روی عالم سوز زیبا خور
حریفان گر همی خواهی جو بسطامی و چون کرخی مخور باده درین گلخن بر آن سقف معلماً خور
و در مورد آخر هم مؤلف شرح می‌دهد که هر کسی یک روزی خواهد مرد، لذا نباید از مرگ غافل باشد، بلکه باید کعبه دل را از بت امل خالی کرد. و سپس در مورد حال عرفا می‌گوید که عارفان علی‌الدوام به یاد مرگ هستند زیرا مرگ واسطه وصال و رابطه اتصال به خداست. و مانند ابواب دیگر به آیه و حدیث و حکایات متعددی استناد جسته است.
از این قسمت آغاز مقاله دوم است که در مورد آیین خدمت حضرت خاقانی و رعایت رسوم جهانبنانی است و نه باب دارد.

باب اول در فضایل وفاداری و حق‌گزاری است. وفا، خال رخساره جمال است و هیچ مرغ دلی از دام محبت چنین رخساره‌ای نمی‌تواند رها شود. نکته اصلی در این بخش آن است که نقض عهد و بی‌وفایی با خلق ناپسندیده است و با حق ناپسندیده‌تر، چنانچه خداوند در قرآن بارها به بنی‌اسرائیل نعمتهایی را که به آنها ارزانی داشت را یادآوری می‌کند و می‌خواهد که به عهد خودشان وفادار باشند؛ زیرا برای او وفای به عهد و قدردانی اهمیت دارد. خدا با بندگانش سه عهد بست؛ یکی روز الست با همه ذریه آدم و آن عهد اقرار به ربوبیت است که نشان وفا در این عهد مصابرت بر بلاست. عهد دوم با علماست که نشان وفای عهد آنها نیز آن است که در بیان غوامض اسرار کلام ربّانی کوتاهی نکنند. و عهد سوم هم با انبیاء است که در تبلیغ رسالت اهمال ندارند. و در همین باب است که مؤلف به پیر خود بوالوفا اشاره می‌کند و می‌گوید: «لاجرم صاحب صفایی و بوالوفایی باید تا به گذشتن از من و ما و کشیدن بار بلا و

حلقه زدن بر در فقر و فنا بر آن عهد اوّل وفا تواند نمود» که کاملاً بدیهی است، به الزام وجود پیر و مراد اشاره دارد. و در یک ترجیع‌بند نیز مستقیماً اعلان می‌کند که مرید پیرش بوالفاست. و در آخر این باب به شاهزاده در باب وفاداری پدر و مادرش، و به خصوص ملکه‌الخیرات هم یادآوری می‌کند که با وجود آنکه سه سال از مرگ همسرش می‌گذرد، لباس عزا به تن دارد.

خوشا آنکه ورزد طریق وفا	چو بنیاد گیتی ندارد بقا
پشیمانی از خصلت خود خورد	چنین کس که راه وفا نسپرد
کلید در گنج رحمت و فاست	مداوای هر درد و زحمت و فاست

باب دوم در فضایل اطاعت فرمان شاهی است که در قسمت «اطاعت از فرمان شاه از نگاه مؤلف» مفصلاً به آن پرداخته شده است. باب سوم به فضایل شکر نعمت و حسن خدمت اختصاص دارد. این قسمت به چند نکته اشاره دارد: اوّل آنکه عده کمی از بندگان خدا، اهل سپاسگزاری هستند. دوم: شکر نعمت، نعمت را افزایش می‌دهد. سوم: کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد، شکر خالق را نیز نمی‌تواند بجا آورد. و دیگر آنکه شکر، تنها به گفتن الحمد نیست، بلکه شکر مال، سخاوت، شکر نفس، عبادت، شکر زبان، تصدیق، شکر دل، محبت و توحید، شکر سرّ، مشاهدت است و شکری دیگر برتر از این است که بنده این همه را از خدا ببیند نه از خود.

بی‌نطق، لاله شکر صبا می‌کند ادا	شکرش بهار تازگی و لون احمر است
با آنکه بید شاکر ابر است بی‌خلاف	با صد زبان خموش‌تر از سوسن تر است

باب چهارم نیز به فضایل اکتساب رضای والدین و دعای خیر بر والده پرداخته است. رضای خدا در رضای والدین است. در این بخش بسیار از روایات و حکایات استفاده کرده است و یک نکته قابل توجه آنکه بسیاری از بزرگان از دعای خیر والدینشان به مراتب والا رسیدند و مورد توجه حق قرار گرفتند، مانند بسطامی که جایگاهش را مدیون مادرش می‌داند. باب پنجم در دانستن مقادیر مردم در تنزیل هر یک در منزلش است. در این بخش به این امر توجه شده است که فضیلت و ارزش انسان فقط به صورتش نیست، بلکه به صفای قلب و صدق تیّت و بلندی همّت است:

همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد به قدر همت تو اعتبار تو
و آنکه مقادیر مردم شناختن و تفاوت درجات افراد را دانستن کار سختی است و تنها از
عهده ارباب مکاشفات برمی آید. ولی از برخی اعمال ظاهر می توان به باطن راه برد. سپس
مؤلف به شاه پند می دهد که باید مقادیر مردم را بشناسی و مردم فرومایه و نقام و مفسد را
در رسوم سیاست دخالت ندهی و عاقبت اندیش باشی. و در نظر داشته باشی که از
درشت خوئی دوری کنی. اما حلم زیاد هم کوتاه نظران را گستاخ می کند؛ پس درجه هر کسی را
باید بشناسی و سزاوار نوازش را باید بنوازی. مخصوصاً در انتخاب وزیر کسی را انتخاب کنی
که عالم، جهان دیده و دیندار باشد؛ زیرا که وزیر برای شاه به مثابت عقل است برای دل. اگر
چنین کنی با خیالی آسوده می توانی سلطنت کنی و به واسطه داشتن وزیری با مکارم اخلاق و
با شهامت، نام نیک تو تا قیامت جاوید می ماند.

به دانا بفرمای همواره کار	چو خواهی که کارت شود چون نگار
که دانا به هر کار باشد تمام	به دانا سپارد زمانه لگام
زدانان توان یافت آرام دل	ز نادان نیابد کسی کام دل
چنین خواندم از دفتر زرنبشت	که دانا بود بی گمان در بهشت

باب ششم در فضایل رضا دادن به قضای الهی و مصابرت بر جریان احکام پادشاهی است.
مقام رضا، مقام بلندی است که هر کسی دارای آن مقام نیست؛ نشان دهنده اخلاص بنده
نسبت به خدا و سنگ محک عیار محبت اوست. نکته مهم این است که چگونه می توان به
این مقام بلند رسید؛ اینکه چه عملی وجود دارد تا بتوان با انجام آن، خدا را خشنود کرد؟
خداوند پاسخ آن را به حضرت موسی (ع) فرموده است: «ای ابن عمران، رضای من در رضای
توست به قضای من، تارشته اختیار خویش از دست تمنّا نگذاری و تا سر تسلیم و تقویض از
جیب آرزو و هوس بیرون نیاری و تا پای ارادت بر سر فقر و نامرادی ننهی و در طلب مراد
دوست، هر چه غیر اوست به باد فنا ندهی، تاج رضا بر سر بخت ننهند و تاجداری و
صاحب افسری بر تخت سروری در مملکت» و رضوان من الله اکبر» ندهند». حضرت آدم
(ع) تا وقتی که فرمان حق گذاشته بود، دارالسلام، مُقامش بود و حور و غلمان، غلام
او، و حواء، انیس او، و ملائکه، جلیس او، و تاج عزت بر سرش بود. و زمانی که یک قدم از

اختیار حق بیرون گذاشت و ترک یک فرمان کرد، از دار سلامت به مقام ملامت آمد. در حقیقت کسی که به خدا بیشتر از خودش اعتماد دارد، همه اختیارش را به او تفویض می‌کند و متقابلاً باید صبور باشد. صبر اگرچه جوان را پیر کند، هزاران بخت پیر را جوان کند. صبر، طلسم گشای هر گنجی است و هیچ درخت امیدى بی‌نسیم صبر به بار نمی‌آید.

گره بسته، صبر بگشاید
 ره گمگشته، صبر بنماید
 گل گلزار صبر رنگین است
 میوه شاخ صبر شیرین است

باب هفتم در فواید ارشاد مرشد است. مؤلف در این باب باز هم تأکید می‌کند که جویندگان قرب پادشاه مطلق باید مرشدی واصل و واقف از مراحل راه داشته باشند تا به گمراهی نیفتند. اولین دلیلان راه، پیامبران هستند و پس از آنان، اولیاء و علماء که ورثه انبیاء می‌باشند.

بی‌رهبر اگر برون نهی گام
 در راه نخیزد از توگردی
 چون طالب ره شدی به تدبیر
 تو ذره و پیرت آفتاب است
 در بادیه گم شوی سرانجام
 تا سر نهی به پای مردی
 دریاب نخست صحبت پیر
 مفتاح فتوح و فتح باب است

اگرچه کالبد آدمی خاکی است، ولی حقیقت روح او ربّانی است و زمانی که گوهر او در بوتۀ مجاهدت قرار بگیرد و پاک شود، خاک قدم او تاج افلاک می‌شود و شایسته جوار حضرت ربوبیت و محرم اسرار حرم الوهیت می‌شود. همچنان که آهن را ابتدا از معدن بیرون می‌آورند و به طرق مختلف پرورش می‌دهند و در آب و آتش قرار می‌دهند؛ از دست چند استاد گذر می‌کند تا به مقام آینگی برسد و پذیرای پرتو جمال صور شود؛ آهن نفس انسان نیز به مقام آینگی نمی‌رسد مگر تحت نظر و تربیت پیر و مرشد.

تا نیفتد بر تو مردی را نظر
 پیر نباید راه را تنها مرو
 از وجود خویش کی یابی خبر
 در همه کاری پناه آمد تو را

شیخ عبدالله انصاری می‌فرماید: درخت را آب باید، طفل را شیر، شریعت را استاد، طریقت را پیر. غواصی که طالب درّ گرنامه است، تا از سر، قدم نسازد و سر رشته به دست

دیگری نهد و جان گرانیامه بر کف نهد و مدّتی دم نکشد، گوهری به دست نمی‌آورد. غَوَاصی کن گرت گوهر می‌باید غَوَاصی را چند هنر می‌باید سر رشته به دست یار و جان بر کف دست دم نازدن و پای ز سر می‌باید پس به حکم «خذ العلم من افواه الرجال» خاک آستان اهل‌الله باش.

مؤلف باب هشتم را به توکل نسبت داده است. بدیهی است که میان رضا و توکل ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. نکته کلیدی، ترک تصرف و اختیار و تفویض امور به خداست. هر چقدر معرفت عالی‌تر شود، تصرف همت کمتر می‌شود و زمانی که معرفت به کمال برسد، همت را تصرف می‌کند. توکل سه درجه دارد: درجه اول آن است که اعتماد متوکل بر حضرت حق مثل اعتماد موکل باشد بر وکیل خود. درجه دوم: از این اقوی است و اعتماد متوکل بر حضرت حق مثل اعتماد کودک بر مادرش است. درجه سوم از هر دو درجه اعلاست؛ در این درجه متوکل نزد حق چون میت است نزد غسل که اختیار خود را به کلی ترک کرده است.

باب نهم که خاتمه کتاب است، به فضیلت انسان بر سایر موجودات که نطق و سخن است پرداخته و هدف خود را از تألیف این کتاب بیان کرده است. و بیان می‌کند که سخن شهد شکرین، اختر برج بینایی و فروزنده چراغ بصیرت‌هاست؛ لذا سخن‌گزاران روزگار همیشه در بند آن بوده‌اند و هیچ یادگاری پایدارتر از سخن نیست. و تنها نام نیکو به یادگار می‌ماند، چنانکه فردوسی در شاهنامه می‌فرماید:

چون این نامور نامه گردد تمام	شود روی گیتی ز من پرکلام
از آن پس نمیرم که من زنده‌ام	که تخم سخن من پراکنده‌ام
سخن به که ماند ز ما یادگار	که ما برگذاریم و او پایدار

او اهل قلم و سخن‌پردازان را سه طایفه می‌داند: طایفه اول گروهی که می‌خواهند نام نیکوی خود را زنده جاوید کنند. طایفه دوم غرض اظهار هنرپروری و سخن‌گستری است. و طایفه سوم آنان که غرضشان رسیدن به عزّت و جاه و مال است. و مؤلف تألیف این کتاب را نیکی‌هایی که پدر شاهزاده امیرکبیر در طول حکومت خودش، و نسبت به مؤلف داشته می‌داند و همچنین به خاطر خود شاهزاده. چنانکه می‌گوید: «خواستم که آن نونهال باغ

دولت به آب علم و حکمت پرورده گردد» و در انتها بیان می‌کند که این کتاب به قر دولت روزافزون و یمن همایون سلطان سلطانزاده، در زمان نزدیکی به همه دنیا خواهد رسید و افاضل روزگار، الفاظ شریف و معانی لطیف آن را دستور خودشان خواهند ساخت. ^۱

دیدگاه‌های خاص حسین خوارزمی در نصیحت‌نامه شاهی

خوارزمی به عنوان یکی از شارحان مکتب ابن عربی، در شرح فصوص خود به تبیین و شرح اندیشه‌های ابن عربی از قبیل وحدت وجود، حبّ الهی و وحدت ادیان پرداخته است. با عنایت به توجه خاص و عمیق خوارزمی به مثنوی مولوی و غزلیات او در شرح فصوص الحکم، آقای مایل هروی شرح وی را کاری تطبیقی میان آراء مولانا و ابن عربی دانسته است.^۱ البته مؤلف در نصیحت‌نامه شاهی به جای پرداختن به مباحث نظری به بیان مباحث عملی و اخلاق عرفانی پرداخته است. با این همه، در یک مورد می‌توان اشاره‌ای به نظریه وحدت وجود را از کلام او استنباط کرد.

۱- وحدت وجود

از آنجا که مخاطب نصیحت‌نامه شاهی شخص شاهزاده است، خوارزمی از بیان مباحث نظری وحدت وجود اجتناب کرده است. با این همه، در بحث از مباحث عملی و به جای آوردن شکر پروردگار، به وحدت شاکر و مشکور و ذاکر و مذکور اشاره کرده است: «اگر طریق کشف غطا از شکر باری تعالی سلوک کرده آید، هرآینه بی‌قرع باب معارف و بی‌اثبات این معنی که در حقیقت شاکر و مشکور اوست، چنان‌که ذاکر و مذکور او، این کشف دست ندهد و این رساله محل ایراد آن حقایق نیست» (۱۲۹ ب). همچنین نگاه مؤلف در خصوص مفهوم ظل‌اللهی سلطان و پادشاه بی‌شبهت به مفهوم مظهریت انسان کامل برای اسما و صفات الهی نیست. خوارزمی در جایی پس از بیان آیه الکرسی و این‌که خداوند مالک آسمانها و زمین است و همیشه برای محافظت از عالم بیدار است، نتیجه می‌گیرد که: «پس

۱. خوارزمی، شرح فصوص الحکم، مقدمه، صفحه سی و هشت.

پادشاهان را هیچ صفتی بهتر از بیداری نیست»، (۱۰۳ الف).

۲- محبت و ارادت مؤلف نسبت به اهل بیت پیامبر (ص)

خوارزمی علاوه بر آنکه از امام رضا (ع) با تعبیر «سلطان سلاطین اسلام» یاد کرده است (۱۱۸ الف)، در بحث از وفای به عهد، ضمن نقل شأن نزول سوره الدهر و ایثار اهل بیت پیامبر (ص)، حضرات علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام)، در وفای به نذر و بخشش افطار به مسکین و یتیم و اسیر، می‌گوید: «اگر وفای عهد باری و حق‌گزاری مرآت حق‌گزاری هیچ فضیلت نداشته باشد به غیر موافقت اهل بیت رسول (ص) که مؤمن مخلص که دم از محبت آن خاندان می‌زند، باید که لحظه‌ای و لمحہ‌ای از اکتساب آن دو صفت غافل و فارغ نباشد»، (۱۱۷ ب).

۳- تمایلات شیعی مؤلف

علاوه بر اظهار موّدت مؤلف نسبت به خاندان پیامبر، برخی دیدگاه‌های او هم سو با دیدگاه‌های شیعه است؛ نظیر آنچه در باب هفتم، ضرورت استاد و پیر از طایفه اسماعیلیه نقل قول کرده و صراحتاً دیدگاه آن‌ها را در خصوص ضرورت وجود امام برای تعلیم مردم پذیرفته است.

۴- دیدگاه مؤلف نسبت به اولی الامر بودن علما

بنا به قول برخی مفسران «اولی الامر، علما هستند که به تبلیغ اوامر و نواهی و تبیین احکام حضرت الهی مشتغل و امتثال مثال و قبول مقال ایشان بر ذمّم هم صنادید و سلاطین بنی‌آدم از جمله واجبات است» (۱۴۳ ب). بدین ترتیب مشروعیت و اصل ولایت سلاطین، از ولایت عالمان ربّانی است و اینکه پادشاه فقط به فضل الهی سلطنت دنیا و سعادت اولی دست داده، اما عالم، از هر دو نوع سلطنت دنیا و عقبی برخوردار است و فضل عقبی بر دنیا، محتاج بیان نیست. از این جهت توصیه می‌کند شاه جانب علمای ربّانی را نگاه دارد تا از هر دو سلطنت دین و دنیا برخوردار شود.